

هولوکاست: ریشه‌ها، اجرا و پیامدها

The Holocaust Origins, Implementation, Aftermath

ویراستار: اُمر بارتوف

ناشر: انتشارات روتج، ۲۰۰۰

خاطرات، شادی‌ها و غم‌های مشترک، از عمده‌ترین پشتوانه‌های حیات تمدنی یک جامعه محسوب می‌شود. بدون شک، وجود خاطرات مشترکی که برگرفته از گذر زمان و گذار عمر یک ملت است، نقش مؤثری در حفظ، گسترش و تعمیق انسجام تمدن یک ملت ایفا می‌کند. هر ملتی که در حافظه جمعی و خاطرات «ملی» اش، انبوهی از غم‌ها و شادی‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، ظهور و سقوط‌های تمدنی را در خود جای داده باشد، از پیشینه تمدنی قوی‌تری برخوردار خواهد بود. طبعاً چنین ملتی که سرد و گرم روزگار را چشیده و پستی و بلندی روزگار را دیده، ساختار شخصیت ملی اش قوام می‌یابد و در طول تاریخ صاحب و واجد یک هویت و شخصیت تاریخی مشخص می‌شود. این هویت تاریخی، چنانچه در جغرافیای خاص بسامان برسد و قرار و آرام یابد، به خودنام ملت می‌گیرد و چنانچه در معرض طوفان حوادث قرار گیرد و پراکنده شود، امارشته‌ای - هر چند باریک - آنان را در اقصی نقاط جهان به یکدیگر پیوند می‌دهد، می‌کوشد تا به هر طریق ممکن، این پیوند را حفظ و بلکه تقویت کند تا از آن هویتی ویژه برای خویش بسازد. چنین تولید هویت و شخصیت قومی، به بقا و قوام آن قوم کمک مؤثری می‌کند. در سایه این

انسجام و هویت خاص است که می‌توان از منافع افراد دفاع کرد، حقوقی برای آنان قایل شد و حریمی به وجود آورد تا در پناه آن بتوانند با امنیت خاطر به حیات خویش ادامه دهند. «هولوکاست» برای یهودیان دقیقاً همین نقش تولید هویت را ایفا می‌کند. نقطه شروع مناسبی در راستای فرایند ملت‌سازی برای قومی که با تکیه بر مبانی نژادی می‌کوشند قوام قوم یهود را در پناه آن تضمین کنند. تلاش فوق‌العاده یهودیان برای توسعه مفهوم هولوکاست و پناه بردن به آن برای استمرار جلب حمایت و ترحم جامعه جهانی و نادیده گرفتن تأسیس دولت مدرن مبتنی بر آموزه‌های سنتی و نژادپرستانه یکی از دلایل تبلیغ فراوان و بی‌وقفه و بزرگنمایی این واقعه است.

کتاب «هولوکاست؛ ریشه‌ها، اجرا و پیامدها»، یکی از جدیدترین کتبی است که در زمینه موضوع یهودستیزی به رشته تحریر درآمده است. این کتاب، در حقیقت مجموعه مقالاتی با موضوع واحد است که ویراستار از منابع و نشریات مختلف گردآوری کرده است. اگر چه تاریخ تهیه و تدوین برخی مقالات به مدتها قبل بازمی‌گردد، اما به دلیل اهمیت آمار، منابع و مستندات، ویراستار ترجیح داده است بار دیگر آنها را با ترتیب و تنظیمی خاص، گرد یکدیگر جمع کند و متنی متنوع در اختیار خواننده قرار دهد. خواننده از ابتدای مطالعه کتاب در یک سیر منطقی، نخست با مفهوم یهودستیزی، تاریخچه پیدایش، علل تکوین و سیر تاریخی آن مواجه می‌شود. سپس در بخشها و مقالات بعدی، در متن تاریخ برخورد اروپا با یهودیان و علل و ریشه‌های آن قرار می‌گیرد و پس از آن او جگیری مقابله با یهودیان را در اروپای مرکزی به ویژه پس از روی کار آمدن نازی‌ها از دو منظر وقایع تاریخی و شواهد انسانی در مقابل چشم خواننده قرار می‌دهد. فصلهای آخر این مجموعه مقالات مفصل - حدود ۳۰۰ صفحه در ۱۳ فصل - به بررسی پیامدهای یهودستیزی اختصاص می‌یابد. بخش اخیر تا سالهای پایانی قرن بیستم را در بر می‌گیرد.

کتاب مجموعه‌ای غنی از مقالات تحقیقی است که تمامی آنها توسط یهودیان نوشته

شده است. ویراستار این مجموعه «أمر بار توف»، استاد تاریخ اروپا در دانشگاه «راتگرز» با دقت و وسواس فراوان از میان مقالات متعدد، دست به انتخاب زده و مجموعه حاضر را به قصد شناساندن واقعیت‌های تاریخ یهود و ارائه اسنادی متعدد در باب پیدایش، تکوین و استمرار یهودستیزی در اروپا عرضه کرده است. وی با توجه به این که خود نیز فردی یهودی است، کوشیده است تا تأثیر گذارترین مقالات را در این مجموعه بگنجانند. بار توف کتاب‌های متعددی در همین زمینه نوشته است که می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره نمود: هولو کاست، کشتار صنعتی و نمایندگی (۱۹۹۶) و ارتش هیتلر: سربازان نازی‌ها و جنگ در رایش سوم (۱۹۹۱)

کتاب حاضر در مجموع به سه بخش تقسیم شده است. بخش اول به «ریشه‌ها» می‌پردازد و در سه فصل و از سه منظر متفاوت به یهودستیزی و نژادپرستی علمی می‌نگرد. مقاله اول با عنوان مقدمات از بین بردن یهودیان اروپایی توسط «رائول هایلبرگ» برای اولین بار در سال ۱۹۸۵ چاپ شده است. در این مقاله نویسنده نخست به زمینه‌های پیدایش یهودستیزی و نضج روحیه مقابله با یهودیان اشاره‌ای گذرامی کند. وی نگرانی مقامات کلیسا از رشد فعالیت‌های یهودیان در قرون وسطی را مهمترین عامل پیدایش یهودستیزی می‌داند و معتقد است «کلیسا» در بنیان نهادن اندیشه حذف و هضم یهودیان، نقشی اساسی داشته است. وی می‌نویسد: اگر کلیسا هدفش تغییر دین یهودیان و در صورت عدم پذیرش، تبعید آنان به مناطق خارج از حاکمیت کلیسا بود، اما عصر جدید، ابزارهای نوینی در اختیار مخالفان جدی یهودیان قرار میداد که افزون بر آن، بتواند به کشتار وسیع و متکی به فن‌آوری نوین نیز اقدام کنند. وی هم‌طراز با کاربرد کلمه یهودستیزی (Antisemitism) اصطلاح یهودترسی (Judeophobia) را مطرح می‌کند. هایلبرگ در ریشه‌یابی نخستین حرکتهای ضد یهودی، به قرن چهارم میلادی اشاره و فصل مشبعی در باب برخورد مسیحیان با یهودیان را نقل و ریشه‌های اختلافات را به نوع

تفکر و اندیشه دینی دو طرف معطوف می‌کند. نویسنده در ادامه تقویمی از برخوردهای قانونی و احکام شدیدالرحمی که از سوی کلیسا در مخالفت با یهودیان صادر شده است را ارائه می‌کند. وی در ادامه از شیوه‌های نوینی که بوروکراسی روبه رشد در اروپا، برای یهودستیزی در اختیار دولتها به ویژه آلمان در اختیار هیتلر می‌گذاشت یاد می‌کند.

دو مقاله دیگر این بخش را می‌توان ادامه گزارش یهودستیزی در آلمان و به نوعی استمرار مقاله هایلبرگ تلقی کرد. «روانپزشکی، جامعه آلمان و برنامه آسان مرگی نازی‌ها»، عنوان مقاله «میشل بور کیف» و «گام به گام»، گسترش دامنه کشتار ۱۹۴۱-۱۹۳۹، مقاله‌ای است که توسط «هنری فریدلندر» در زمینه سوء استفاده دانشمندان آلمانی از یهودیان طی دوران حکومت نازی‌هاست. دو فصل اخیر در مقایسه با سایر مطالب این بخش کوتاهتر و حجم کمتری را به خود اختصاص داده است و به بحث و بررسی در پیرامون روش و سیستم‌های سوء استفاده از یهودیان برای آزمایشهای پزشکی و کاربست منظم، سیستماتیک و علمی حذف ناشایسته‌ها (یهودیان، بیگانگان، عقب‌مانده‌ها و ناقص‌الخلقه‌ها، کولی‌ها و...) می‌پردازد و شواهدی در باب هر یک ارائه می‌کند. مقاله اول در سال ۱۹۹۷ و مقاله دوم در سال ۱۹۹۴ پیشتر به چاپ رسیده است.

بخش دوم این کتاب به روند اجرا و انجام «یهودستیزی» و مراحل عملی آن اختصاص یافته است. ویراستار، بیشترین حجم مقالات کتاب (بیش از نصف آن) را در این بخش گنجانده و هفت مقاله را در این زمینه گردآوری کرده است.

اولین مقاله این بخش، فصلی از کتاب «تأمل در باب هولوکاست» است. عنوان این مقاله «نابودی یهود در تاریخ‌نگاری» است. در این قسمت ویراستار، فصلی از کتاب را با هدف آشنایی بیشتر با مفاهیم مورد استفاده در دوران حکومت نازی‌ها درباره یهودیان ارائه می‌کند. نویسنده در این فصل، تاریخ‌نویسان هولوکاست را به دو گروه عمده کارگرد گرایان و انگیزه‌گرایان تقسیم می‌کند. گروه اول معتقدند که «حل نهایی» معضل یهودیان

در اروپا که به هولو کاست منجر شد، زمینه‌ها، مقدمات و ساختار خاصی می‌طلبد که تجلی آن در دوره نازی‌ها بود. از نظر آنان حل نهایی، بر آیند ساختارهای بوروکراتیک نظامی و سیاسی و شرایط خاص زمانی در آلمان بود که در نهایت به اخراج، اعمال فشارها و کشتارهای دسته‌جمعی یهودیان منجر شد. از نظر این گروه، هیتلر زبان گویای آن شرایط خاص بود و اندیشه یهودستیزی، هواداران بسیاری در افسران رده میانی و حتی بخشهای عمده‌ای در جامعه آلمان داشت و هیتلر تنها ترجمان این خواسته‌ها به زبان عملی بود. در مقابل، گروه دیگر معتقدند که اگرچه ریشه‌های یهودستیزی و مخالفت با یهود از قبل وجود داشت، اما این نازی‌ها و به ویژه هیتلر بود که از این مفهوم، پدیده‌ای سیاسی آفریدند و به منظور حل مشکلات جامعه، آسان‌ترین راه را که همان راه حل نهایی باشد (کشتار جمعی) برگزید. از نظر این گروه، یهودستیزی برگرفته از آرمان نازی و از آن مهمتر، به تحریک و انگیزش شخص هیتلر صورت می‌گرفت و اگر او نبود، هولو کاست و یهودستیزی از چنین عمق و گستره‌ای در اروپا برخوردار نمی‌شد. فریدلندر ضمن جمع‌بندی این دو دیدگاه، می‌کوشد تا با ارائه دیدگاه بینابینی، پیوندی میان دو مفهوم به وجود آورد. وی در انتهای مقاله‌اش از مفهوم «یهودستیزی رستگاری بخش» به عنوان مفهوم آرمان نازیسم و به ویژه هیتلر یاد می‌کند و پشتوانه تئوریک خاصی را برای مقابله با نازیها با یهود به تصویر می‌کشد. «طراحی هوشمندانه حل نهایی» عنوان مقاله «گوتز آلی» است. وی در این نوشتار می‌کوشد تا اثبات کند اقدام نازی‌ها از سر نادانی، اکراه شخصی و اندیشه‌های سادیستی یک فرد نبوده است، بلکه حاصل تأملات طبقه‌ای روشنفکر، تحصیلکرده، نظامیان برجسته و سیاستمداران و اقتصاددانانی بوده است که برای احیای اقتصاد آلمان و خروج از انزوای مشکلات پس از جنگ جهانی اول و به ویژه دستیابی به فضای حیاتی صرفاً برای آلمانی‌ها (نه یهودیان آلمانی تبار و سایر بیگانگان) این طرح را ارائه کرده‌اند. او شواهدی را ارائه می‌کند که سیاستمداران و هیأت حاکمه،

تعرض به یهودیان را منطقی و معقول‌ترین راه ممکن برای رهایی از معضل یهودیان می‌دانستند. وی کاهش جمعیت سربار یهودیان و مشکلات خاص آنان را عمده‌ترین دلیل پاکسازی یهودیان از جامعه آلمانی، انتقال آنها به لهستان و در مرحله آخر، کشتار آنان می‌داند. وی در خاتمه مقاله خود به مقایسه‌ی تطبیقی میان عملکرد آلمان و شوروی در زمینه صنعتی شدن سریع و کاهش فاصله با جوامع پیشرفته - از طریق فشار بر عوامل انسانی و برخورد ابزاری کردن با آنان - می‌پردازد. وی در این زمینه می‌نویسد: «محور هر دو نظام، مدرنیزاسیون صنعتی خنثی بود که در مورد حفظ روابط انسانی ملاحظه‌ای نداشت و می‌کوشید به گونه‌ای انقلابی همه موانع را یک شبه از سر راه خود بردارد.»

مقاله ششم کتاب هولو کاست با عنوان «کنفرانس وانسی، تقدیر یهودیان آلمانی و تصمیم هیتلر به نابودی کامل یهودیان اروپایی» نوشته «کریستیان گراخ»، به بررسی مذاکرات کنفرانس وانسی و نقش و تأثیر آن در کشتار جمعی یهودیان می‌پردازد. وی معتقد است کنفرانس مزبور که در ابتدای سال ۱۹۴۲ برگزار شد، نه تنها تصمیم به حذف یهودیان شرق آلمان، بلکه در جریان کنفرانس مزبور، هیتلر شخصاً موافقت خود را با تصفیه و نابودی کامل یهودیان اروپایی اعلام کرد. وی البته پیش از این به واگویی شواهد متعددی از یهودستیزی هیتلر و ارائه بخشی از سخنان وی در مجامع مختلف می‌پردازد و می‌نویسد: «گسترش دامنه جنگ (به ویژه پس از حمله به شوروی و تهاجم ژاپن به آمریکا) وی را بر آن داشت تا به انتخاب «حل نهایی» روی آورد.» وی سپس به ارائه مباحث عمده‌ای مطرح شده در کنفرانس می‌پردازد و سپس به ذکر نتایج حاصل از آن اشاره می‌کند و در خاتمه به چگونگی حل مشکل (جمع‌آوری و بازداشت جمعی، تبعید به روسیه (اراضی اشغالی) مهاجرت اجباری، اسکان در اردوگاه‌های خاص، انتقال به اردوگاه‌های مرگ در لهستان و در نهایت، کشتار جمعی آنان اشاره می‌کند. وی آمار کشتار مربوط به این دوره را حدود ۶ میلیون نفر ذکر می‌کند.

مقاله بعدی که نوشته ویراستار مجموعه، امر بارتوف است به بررسی وضعیت «سربازان آلمانی و هولوکاست» اختصاص دارد. وی در مجموع نظامیان آلمانی را به ۴ دسته بزرگ تقسیم می‌کند، این ۴ گروه از نظر وی سربازان و نظامیان حرفه‌ای، نظامیان ایدئولوژیک، نظامیان مرتبط با جنایات کشتار جمعی و قربانیان نظامی تقسیم می‌کند و درباره خلق و خو، خصوصیات، رفتار، اهداف، منش و شخصیت ایده‌آل هر گروه مطالبی ارائه می‌کند. وی متذکر می‌شود که هدف از این تقسیم‌بندی، بی‌گناه جلوه دادن نظامیان و تبری آنان از جنایاتی که خواسته یا ناخواسته مرتکب شده‌اند نیست، بلکه پژوهش حاضر، به بررسی طبقات مختلف و گرایشهای متفاوت در مواجهه با یهودیان و نوع برخورد آنان با این قوم است.

فصل هشتم برگرفته از کتابی با عنوان «روزهای خوب قدیمی، هولوکاست از منظر ناظران و مرتکبین» است. دو فصل بعدی نیز به بررسی روابط انسانی موجود بین یهودیان، اوضاع اردوگاهها، روابط درونی زندانیان، زندانبانها و ... می‌پردازد. مقاله بعدی نیز با عنوان «مکانهایی در همین نزدیکی، مکانهایی بسیار دور» از همین منظر به بررسی وضعیت ساخت و ساز اردوگاهها، علل نزدیکی آنها به شهرها، بهره‌مندی اقتصادی ناظران و ساکنان آلمانی از تأسیس و استمرار فعالیت این اردوگاهها و ... می‌پردازد. نویسنده مقاله در خاتمه ضمن ارائه شواهدی از منافع مادی این اردوگاهها برای ساکنان شهرها و شهرکهای همجوار می‌نویسد: این افراد صرفاً بیطرف نبودند، بلکه به دلیل ماهیت ارتباطاتی که وجود داشت، بخشی از هویت اردوگاهها و ضمیمه آن بودند. آخرین فصل این بخش را گزیده‌ای از خاطرات «هدامار گولیوس کوالی»، زن یهودی که از ۱۹۴۱ در اردوگاههای نازی بسر برده تشکیل می‌دهد.

بخش سوم کتاب حاضر با عنوان «پیامد: گواهی، عدالت و انکار» به بررسی خاطرات منتشر شده پس از سالهای جنگ جهانی دوم اختصاص می‌یابد. فصل یازدهم «توصیف

مجدد رفتار قهرمانانه» نام گرفته است در این فصل بررسی خاطرات و یادداشتهای بر جای مانده از یهودیان مورد تأمل قرار می‌گیرد. «لورنس لانگر» مصاحبه‌ها و گفتگوهای متعددی را با بازماندگان هولوکاست انجام داده است که قسمتهایی از آن با شرح و تفصیل بیشتر در این مقاله جای گرفته است. فصل دوازدهم و سیزدهم با عناوین «منطقه خاکستری» و «یادآوری بیهوده» نیز در ادامه فصل یازدهم، تصویری شفاف از وقایع جاری اردوگاهها ارائه می‌کند.

این خلاصه‌ای بسیار گذرا از کتابی پر حجم، با مقالاتی متنوع در باب موضوعی خاص است که در سال ۲۰۰۰ به بازار نشر، عرضه شده است. این که چرا در ابتدای قرن بیست و یکم و آغاز هزاره جدید، ناشری معتبر (انتشارات Routledge) به کار جمع‌آوری مقالات چاپ شده و درج بخشهایی از کتب، خاطرات و... یهودیان دست می‌یازد، تنها از یک منظر معنا می‌یابد؛ جلب توجه افکار عمومی و زنده نگهداشتن یاد و خاطره هولوکاست. حال این امر چه سودی برای ناشر، خواننده و عموم مخاطبان این اثر دارد، موضوعی است که در خلال نقد، بدان اشاره خواهد شد.

کتاب حاضر، با توجه به لحاظ سیر منطقی موضوع و گزینش مقالات تأثیرگذار، مخاطب را به درون خود می‌کشد و تا انتهای کتاب، خواننده را با خود همراه می‌کند و می‌کوشد با ارائه استنادات، گواهی‌ها، خاطرات کسانی که مستقیماً درگیر موضوع بوده‌اند، خواننده را به طور کامل نسبت به پذیرش موضوع، اقناع کند. صرفنظر از این موضوع اما، ویراستار که برای جلب نظر و ترحم خواننده از هیچ کوششی فروگذار نکرده، به ناچار مجبور شده است پیش از شروع هر فصل، مقدمه کوتاهی ذکر کند و در آن ضمن بررسی مقاله، مشکلات موجود درون آن را به لحاظ ساختاری یا محتوایی، رفع و رجوع کند. با رائل‌هایلبرگ نویسنده مقاله اول، بر سر این که چرا ریشه‌های یهودستیزی را به کلیسا نسبت داده است، چندان موافق نیست و می‌کوشد مخالفت مذهبی مسیحیان با یهودیان را

بسیار کم‌رنگ جلوه دهد. با عقیده گوتز آلی بر سر تاریخ شروع هولو کاست، به مجادله برمی‌خیزد و تاریخ شروع آن را عمده‌اً به سالهای ابتدای دهه ۳۰ بازمی‌گرداند. بار توف در مقدمه کتاب در سطور آخر، شادی و شعف خود را از این که در آخرین دهه قرن بیستم و پس از گذشت نیم قرن، یکی دیگر از مظنونین به شرکت در هولو کاست در فرانسه محکوم شده است را به هیچ وجه پنهان نمی‌کند.

ذکر این شواهد از آن رو مهم و بایسته است که خواننده این نقد در یابد ویراستار و حتی ناشر از سر دلدادگی و علاقه شدید به زنده نگهداشتن موضوع دست به تهیه و تدوین کتابی زده‌اند که تنها به بررسی یک روی سکه پرداخته است. طبعاً چنین کتابی باز مینه‌های پیش گفته، از حدود انصاف و جاده معدلت خارج می‌شود و خواننده نمی‌تواند با تکیه بر نگرش بیطرفانه نویسنده، ویراستار و ناشر، به قضاوت صحیح و معقولی از واقعه دست یابد. به یقین وقتی خواننده در مقاله کریستیان گراخ به طور مکرر می‌خواند که رقم کشته‌شدگان یهودی در هولو کاست ۶ میلیون نفر است و این رقم در بخشهای دیگر کتاب، از نظر دیگران نیز به تصریح یا تلویح مورد اشاره قرار می‌گیرد، مطمئن می‌شود که نویسندگان کتاب حاضر، چیزی بیش از ارائه یک تحقیق علمی را مدنظر داشته‌اند و آن بزرگنمایی واقعه به شکلی آن چنان دهشتناک است تا خواننده در مقابل عمق و گستره این اقدام به طور کامل تحت تأثیر قرار گیرد و آن را به عنوان واقعیت بپذیرد. عمده محور مباحث کتاب حول همین موضوع و مستند کردن رقم شکل گرفته است. حال با توجه به این که در این محدوده اندک نمی‌توان به نقد و بررسی یک یک مقالات پرداخت نگارنده می‌کوشد تا با نقد مفهوم هولو کاست، به نقد محتوای عام کتاب بپردازد. البته بررسی موضوع از منظری غیر یهودی به هولو کاست خود حدیث مفصلی است که طرح آن، مجالی موسع می‌طلبد.

جرج ارول در دو کتاب معروف خود، دنیای قشنگ نو و ۱۹۸۴، از مفهوم باز آفرینی تاریخی در نظامهای توتالیتیر یاد می‌کند. وی موضوع باز آفرینی تاریخ مبتنی بر خواست و

اهداف حاکمان توتالیتزر، به منظور تحریف وقایع را به شکلی جذاب به تصویر می کشد. در چنین فضایی عوامل اجرایی حکومت توتالیتزر، تاریخ گذشته را به گونه ای که اینک باید بدان پرداخت و از آن منظر نگریست، باز تولید می کند. برخی از حقایق را وارونه جلوه می دهند و موضوعات کوچک و بی اهمیت را بزرگ و با اهمیت می نمایانند تا بتوانند از این منظر اذهان مخاطبان را علاوه بر ابدان آنها، به تسخیر خویش در آورند. به نظر می رسد ویراستار مجموعه حاضر نیز، از همین منظر و با همین منظور چنین کتابی را فراهم آورده است. کتابی که بجز مقدمه، تمامی مقالات آن مربوط به سالها و دهه های گذشته است. بار توف در مقدمه کتاب می نویسد: «اینک وقت بازسازی تاریخ قوم یهود فرا رسیده است» و سپس علت گزینش و اهتمام به چاپ کتابی از مقالات منتشر شده را کمک به این بازسازی تاریخی و در حقیقت تلاش برای «ارائه تصویری واقعی از حقایق موجود تاکنون نادیده گرفته شده» ذکر می کند. اما ملاحظه تک تک مقالات، نشان می دهد که نه تنها اثری از حقایق و وقایع موجود به قصد آگاهی درست و منطبق با واقع وجود ندارد بلکه ویراستار با تعصبی خاص می کوشد پیش فرضهایش را با کنار هم قرار دادن این مقالات، اثبات کند.

بدون شک کشتن انسان ها و محروم کردن آنها از حق حیات بر مبنای ملاحظات عقیدتی، نژادی، سیاسی، امری ناپسند و مذموم است. از این منظر تفاوتی میان سلب حق حیات یک نفر یا یک قوم وجود ندارد. هر دو اقدام، ظلمی علی السویه است و تنها در حالت دوم گستره این ظلم - نه اساس و ماهیت آن - بیشتر است. از این منظر می توان ادعای هولوکاست را به دو بخش تقسیم کرد. بخشی که به ماهیت یهودستیزی و حل نهایی معضل یهودیان اروپا توسط هیتلر و نازی ها مرتبط است و بخشی دیگر که گستره این اقدام را شامل می شود. از منظر اول هیچ کس نمی تواند چنین اقدام هولناکی را نادیده بگیرد و نسبت به آن بی تفاوت باشد، اما از منظر دوم، ویراستار کتاب و نویسندگان مقالات

مختلف، یک صد متفق القولند که حداقل ۶ میلیون نفر در این رابطه طی جنگ جهانی دوم کشته شده‌اند. دقیقاً در همین نقطه - گستره هولو کاست - است که دو مشکل در تعریف و حدود این معضل رخ می‌نمایند. نخست علی که ادعا می‌شود و سپس نتیجه‌ای که از این بزرگنمایی دنبال می‌شود. در ابتدا به بررسی این عدد و سپس نتایج حاصله از آن اشاره مختصری خواهیم نمود.

چنانکه پیشتر ذکر شد، بدون استثناء در تمامی مقالات کتاب حاضر به رقم ۶ میلیون نفری قربانیان یهود استناد می‌شود. این عدد در واقع ستون فقرات ادعای هولو کاست است. در بررسی این ادعا باید گفت اول این که تقریباً تمامی مدعیان عدد مذکور، یهودی‌اند و طبعاً بدون تعصب‌های قومی و بیطرفانه نمی‌توانند در این مورد قضاوت کنند. دوم این که، عدد مورد ادعا با واقعیات موجود همخوانی ندارد و آمار و ارقام تعداد یهودیان در پیش از جنگ جهانی دوم، پس از مهاجرت اولیه آنان از اروپا به حدود سه میلیون نفر در آلمان کاهش می‌یابد. حتی آمار مرکز جهانی اسناد یهودیان معاصر که در بهترین حالت رقم مذکور را حدود ۵/۵ میلیون نفر ذکر می‌کند. این رقم البته به زمانی مربوط می‌شود که آلمان بیشترین حد ممکن از اراضی اروپایی را اشغال کرده بود (شامل حدود ۲ میلیون یهودی غرب روسیه و بالتیک). در همین راستا دو تن از برجسته‌ترین مورخان اروپایی - «ناخریشتن» و «راسینیه» - معتقدند، حتی با رعایت تسامح، در بدبینانه‌ترین برآوردها نیز تعداد تلفات یهودیان از یک میلیون نفر تجاوز نمی‌کند. «ریچارد هاروود» از مورخان برجسته تاریخ جنگ جهانی در کتاب تحقیقی خود که در جواب همین ادعا با عنوان «آیا ۶ میلیون نفر واقعاً مرده‌اند؟» به نقل از نشریه Die Tot of Zurich به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۵۵ بر اساس آمار صلیب سرخ جهانی می‌نویسد: حداکثر افرادی که در اردوگاهها به علل نژادی، سیاسی، عقیدتی و... طی سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ اعدام شده‌اند، حدود ۳۰۰ هزار نفر است. هاروود به آمار یکی دیگر از مراکز آماری یهودیان اشاره می‌کند

و به نقل از آمار مرکز جهانی اسناد یهودیان معاصر می نویسد: مجموع یهودیان آسیب دیده در خلال جنگ جهانی دوم (اعم از مصائب جنگ، تلفات بمبارانها، اقامت در اردوگاهها، بیگاری، مهاجرت و...) از رقم ۱۴۸۵۲۹۲ تجاوز نمی کند. حال چرا یهودیان و نخبگان آنها بر عدد غیر قابل باور و توهمی ۶ میلیون کشته پافشاری می کنند، موضوعی است که در انتهای همین بخش بدان اشاره خواهد شد.

نکته سوم و مهم این که داستان اتاقهای گاز ساخته و پرداخته ذهن کسانی است که می کوشند با سوء استفاده از احساسات بشری، طلبکارانه از وجدان شرمسار اروپائیان طلب غرامت کنند (که کرده اند). پروفیسور راسینیه مورخ ضدفاشیستی فرانسه در کتب تحقیقی خود که در این رابطه به رشته تحریر درآورده است از مدعیان این اتاقهای گاز تحقیق و تفحص دقیقی به عمل آورده و بدین نتیجه رسیده است که حتی یک نفر از مدعیان وجود این اتاقها در آشویتس، بوخنوالد، مجدلنک و بادن بادن، نیز آن را ندیده است. وی در کتاب معروف خود *The lies of odysseys* که به تاریخ ۱۹۴۹ - اندکی پس از پایان جنگ و شروع نشر گسترده کتابهای خاطرات از سوی یهودیان در این زمینه می نویسد: من با نویسندگان کتابهایی که توصیف دقیقی از اتاقهای گاز اردوگاهها داده اند مانند «پادشاهی دیگر» نوشته دیوید روسه (نیویورک ۱۹۴۷) و «آبسر ژان پل رنارد نویسنده کتاب «زنجیرهای لومیر»، (پاریس ۱۹۴۸) دنیس دوفورنیه نویسنده کتاب «اردوگاه مرگ زنان» (لندن، ۱۹۴۸)، فیلیپ فریدمن نویسنده کتاب «اینجا آشویتس بود» در مورد این که آیا آنها واقعاً اتاقهای گاز مزبور را دیده اند، گفتگو کردم، اما هیچ یک از آنها به این نکته که خود شخصاً آنها را دیده باشد اذعان نکرد. وی از قول آنان می نویسد: ما آنچه شنیده ایم را بازگو کرده ایم، ولی خود شخصاً آنها را ندیده ایم. اما، پذیرش این که چنین چیزهایی وجود نداشته باشد، دشوار است!

نکته چهارم این که به نظر می رسد یهودیان نیز تحت تأثیر حرکتهای تبلیغی - روانی

نازی‌ها قرار گرفته باشند. گوبلز این اندیشه را رواج داد که هر چه دروغ بزرگ‌تر باشد، پذیرش آن آسان‌تر خواهد بود. با تکیه بر همین معناست که برخی از نویسندگان مقالات مدعی بودند در این اتاق‌های گاز به طور متوسط روزانه ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر طی ۴ سال سوزانده می‌شدند! بر این نکته باید افزود که بلافاصله پس از جنگ و تسخیر اردوگاه‌هایی که یهودیان در آن نگهداری می‌شدند، از مناطقی که گمان می‌رفت اتاق‌های گاز باشند، از دیوار، سقف و کف آن نمونه‌برداری صورت گرفت. حاصل این تحقیقات ثابت کرد که در این مناطق، چنان اتاق‌های ادعایی وجود ندارد و اثری از گاز معروف سیانید- ماده شیمیایی بسیار کشنده‌ای که ادعا می‌شد برای سوزاندن یهودیان به کار می‌رفته - مشاهده نشده است. اگر چه نتایج این تحقیق بنا به ملاحظات سیاسی پنهان نگهداشته شد، اما به مرور این حقایق به رسانه‌های گروهی منتقل شد و اینک پژوهشگران مستقل در تحقیقات خود بدان استناد می‌کنند.

بدون شک در تاریخ هر ملت، شواهد متعددی از وقوع چنین حوادثی می‌توان یافت. حال چرادر مورد چنین واقعه‌ای - که در طول تاریخ تمدن بشری، موارد عدیده‌ای از آن رخ داده است - این گونه بزرگنمایی صورت می‌گیرد؟ در این باره دلایل متعددی می‌توان ذکر کرد.

نخست این که با تکیه بر بزرگنمایی چنین واقعه‌ای قوم یهود می‌توانست با مظلوم‌نمایی هر چه بیشتر، طلبکارانه به احقاق حقوق ۶ میلیون! جمعیت از دست داده خود پردازد و از عاملان آن اخذ غرامت کند (چنانکه کرد و آلمان در زمان حکومت آدنایر پذیرفت غرامت هنگفتی به یهودیان بپردازد). از طریق همین تحریف واقعیت بود که یک قوم شکست خورده توانست اوضاع را در مدت کوتاهی به نفع خود تغییر دهد و از پیرومندان جنگ، خواستار حمایت از قومی پراکنده در سراسر جهان شود و برای رفع ظلم و ممانعت از تکرار چنین حوادثی، سرزمینی لایق این قوم را درخواست کند. چنان که

خواستند، شد و شرمساری تاریخی اروپا و مظلوم‌نمایی فوق‌العاده و وجدان‌تحریک شده افکار عمومی در نشر گسترده داستانهای هولناک از اتاقهای گاز در اردوگاههای مرگ و ... کمک مؤثری در ملت‌سازی و سپس استقرار در فلسطین به یهودیان نمود. به عبارت دیگر هولوکاست ادعایی یهود، نقش اساسی در تسریع توطین آنها و اشغال فلسطین ایفا کرد. می‌توان چنین ادعا نمود که تنها اقلیت پیروز جنگ جهانی، یهودیان بودند که توانستند به مشکل تاریخی خود پایان دهند و هویتی جدید مبتنی بر آموزه‌های دولت نوین به دست آورند. اشغال فلسطین، حذف یک کشور از نقشه جغرافیایی و تلاش برای هضم تحمیلی یک ملت آواره در درون سایر ملل، بهایی بود که اروپاییان برای رهایی از کابوس یهود پرداختند.

نکته مهم دیگر این که در جنگ جهانی دوم صدها هزار نفر از اقوام و ملیت‌های گوناگون کشته شدند. هر دو طرف متحدین و متفقین باورهای دینی مشترک داشتند و از هر دو طرف مجموعاً بالغ بر میلیون‌ها نفر کشته شد. در جریان هجوم آلمان به لنینگراد و دفاع سرسختانه روسها از این شهر بیش از ۷۰۰ هزار نفر کشته شدند، در جریان بمباران آلمان توسط متفقین، بیش از دو میلیون نفر جان باختند، در واقعه دلخراش انفجار بمب اتمی در دو شهر هیروشیما و ناگازاکی در همان لحظات اولیه انفجار بمب بیش از ۱۵۰ هزار نفر سوختند و از میان رفتند و تعداد زخمی‌ها و مجروحان این حادثه از مرز یک میلیون نفر گذشت. اینها همه از حوادث نزدیک به زمان ما و به ویژه قرن بیستم است. از وقایع حملات مغولها به ایران، ژاپنی‌ها به چین، از تک‌ها، هون‌ها و ... از هیچ یک از موارد فوق‌الذکر اینک حرف و سخنی به میان نمی‌آید، اما چگونه است که «هولوکاست» در کوتاه‌زمانی مطرح و به مدد رسانه‌های مرتبط با یهودیان، به یکی از مهمترین موضوعاتی در می‌آید که حتی تحقیق و تفحص در مورد صحت و سقم آن پیگرد قانونی را در بر دارد؟ (در اکثر کشورهای اروپایی به مدد نفوذ یهودیان و صهیونیست‌ها قوانینی به تصویب رسیده است که کسانی

که در این باره شک و تردید روا دارند، یا به مقابله با این ادعا برخاسته‌اند، قانوناً محاکمه و محکوم می‌شوند. تاکنون دهها مورد از این محاکم تشکیل و تقریباً در تمامی آنها نویسنده‌گانی که این ادعا را مورد تحقیق و تفحص قرار داده و باروایت‌های رسمی یهودیان به مخالفت برخاسته‌اند، محاکمه و محکوم شده‌اند. ابروینگ مورخ برجسته انگلیسی و گارودی در عداد آخرین محکومان برجسته به شمار می‌روند) به نظر می‌رسد پاشنه آشیل یهودیان همین موضوع باشد و به همین دلیل هر حرکت و پرسشی در این زمینه را با تشکیک در حیات و ملیت و هویت و انسجام خویش در تعارض می‌بینند و بی دلیل نیست که خواسته‌های خویش را بی پروا از دولت‌های اروپایی می‌طلبند. آنها از طریق برخورد جدی و سهمگین با هر کسی که بخواهد در باب این ادعا تحقیق کند، به مبارزه برمی‌خیزند چرا که تردید در هولوکاست را در واقع تشکیک در ماهیت دولت اسرائیل و هویت انسجام یافته یهود تلقی می‌کنند. این چتر امنیتی به آنان کمک می‌کند تا ماهیت قومی و مبتنی بر آموزه‌های نژادی رژیم صهیونیستی را به عنوان یک دولت نژادپرست قومی پنهان کنند و با حفظ نگاه ترحم‌آمیز جهانیان، به توسعه نفوذ از دست رفته خود در اروپا و آمریکا ادامه دهند.

آن چنان که از محتوای کتاب برمی‌آید گویی ویراستار، رسالتی عظیم در بزرگنمایی این واقعه در خود احساس می‌کرده است. از این رو کتاب از شکل و محتوای یک اثر تحقیقی بیطرفانه درآمده و در تبلیغ یهود، مظلومیت مرام و مسلک آنان از سویی و تخطئه نازی‌ها به کشتار سیستماتیک یهودیان از سویی دیگر حالت خطابه‌ای به خود گرفته است. غلظت این نگرش یکسویه آن چنان است که حتی ویراستار را نیز در برخی مواضع دلزده کرده و به ناچار در تعدیل مضمون مورد بحث، اندکی قلمفرسایی کرده است. در جای جای این کتاب، ویراستار از منظر یهودیان به آلمانی‌ها می‌نگرد و از علل عقیدتی در برخورد با یهودیان به طور مکرر یاد می‌کند، اما از زمینه‌های جامعه‌شناسانه برخورد نازی‌ها با

یهودی‌ان و علل این گونه سختگیری‌ها سخنی به میان نمی‌آورد. ارائه چنین زمینه‌هایی می‌توانست منظر جامع‌تری در اختیار خواننده بگذارد و امکان بررسی و قضاوت بیطرفانه را به مخاطب بدهد. تنها یک سؤال بدون جواب باقی می‌ماند. اگر هولوکاست، بر خورده‌های نژادپرستانه، نسل‌کشی تصرف دارایی‌ها، اخراج دسته‌جمعی و کشتار مردم بی‌گناه، ناپسند و مذموم و اقداماتی ضدبشری محسوب می‌شوند، چرا یهودیان و صهیونیست‌ها، رفتاری مشابه و گاه بدتر از برخورد نازی‌ها را با اعراب طی ۵۰ سال در پیش گرفته‌اند. آیا این اقدامات نسبت به اعراب را نوعی عقده‌گشایی تاریخی باید تلقی کرد؟ تشبث بیش از حد به هولوکاست و بزرگنمایی آن، آیا به قصد ایجاد حریم امن برای استمرار فعالیت‌های مشابه مرتکبین نازی نیست؟

جواد شهرباف

در نقد این کتاب از منابع زیر استفاده شده است:

- 1- Rassiner Paul , Debanking the Genocide Myth. (California: The Noontide Press).
- 2- Hoggan David, The Myth of the Six Million. (California: the Noontide Press, 1969).
- 3- Connors Michael, Dealing in Hate: the Development of Anti- German Propaganda. (NY: Institute for Historical Review, 1996).
- 4- Leuchter Fred, The Leuchter Report: the End of a Myth "A Report on the Alleged Emecution Gas Chambers at Auchwitz, Birkenau and Majdanek, Poland by an Execution Equipment Enpert". (Samisdat Publisher Ltd, 1988).
- 5- Faurisson Robert. A challenge to David Irving. Historical Review, 1984, Vol 5 no 2-3.
- 6- Harwood Richard, Did Six Million Really Die?